



۲۰۱۶/۰۳/۲۰

پوهاند محمد حسن کاکړ

اندر باب نوشته های شاغلو زمانی و سیستانی



پوهاند محمد حسن کاکړ

۲۰۱۶

مترجم

س. ۵.

فهرست مطالب

بخش نخست

قسمت اول

- مقدمه
- در مورد نوشته‌های شاعلی زمانی

قسمت دوم

- بیان حیرت انگیز ذهنی دیگری از شاعلی زمانی
- ارتباط با برتانوی ها
- چند لغزش مهم شاه امان الله
- آخرین لویه جرگه شاه امان الله

قسمت سوم

- تبلیغات و بغاوت های ضد پادشاه
- بغاوت شنواری ها
- حبیب الله در کوه‌های آرام و سید حسین در کوهستان نا قرار

قسمت چهارم

- هجوم حبیب الله بر کابل
- استحكامات شهر کابل و استعفی ناگهانی پادشاه

قسمت پنجم

- شاه امان الله و حکمرانی ده ساله اش

قسمت ششم

- تشنگی و عشق مفرط با تاریخ دوره امانی

بخش دوم

- در مورد نوشته‌های شاعلی سیستانی

یادداشت ها

بخش نخست

قسمت پنجم

شاه امان الله و حکمرانی ده ساله اش

زامماری ده ساله شاه امان الله، از نگاه حوادث بسیار غنی است. در بین افغان ها به آن اندازه که از او یاد آوری می‌گردد، از پدر و نیکه اش نمی‌گردد، با وجودی که دوره زمامداری هر یکی شان به مراتب طولانی تر از او بوده و نیکه اش امیر عبدالرحمن خان حتی مؤسس دوره دووم افغانستان معاصر میباشد. با آن هم تا کنون کدام اثر جامع، آفاقی و انتقادی در مورد شاه امان الله تحریر نگردیده است. شاید هم فقدان چنین یک اثری بوده باشد که دسته های زمامدار اصلاح طلب به استثنای دوره صدارت محمد داوود، مرتکب لغزش های عظیمی شده و ملت افغان را بسیار متضرر ساخته است.

نوشته های عزیز هندی، فیض محمد، و غبار و تا حدی هم ادمک و ربیبه ستیوارت در مورد زمامداری شاه امان الله بسیار مهم هستند ولی جامع نمیباشند. من روزی به شادروان غبار یاد آوری نمودم که " از شما توقع میرفت تا در مورد شاه امان الله به صورت جامع مینوشتید." ولی او از روی سخن سرسری گذشت.

اصلاً با شاه امان الله بیعدالتی صورت گرفته است. سالهای سال از او نامی برده نمیشد و دارالامان اش به کابل نو تبدیل گردید. این بیعدالتی را در افغانستان خاندان های جدیداً به اقتدار رسیده در حق خاندان زمامدار قبلی همینطور روا داشته اند. پس در مورد شاه امان الله ننتنها بحثی نشد، بلکه حتی بحث های انتقادی هم صورت نگرفته، در موردش ذهنیت سطحی و ناسالم انتشار یافت که در نتیجه زمامداری پادشاه امان الله، آنطوری که شاید، شناخته نشده



...و دارالامان اش به کابل نو تبدیل گردید.

است. در حال، او هم موافقین دارد و هم مخالفین و هم احساسات در موردش به غلیان می آید که درین اواخر، نشنلست های وبسایتی حتی رول جلاذ های او را بازی میکنند. شاید هم از سببی که کلتور افغان روی طرز تفکر یکجانبه استوار است. نیکی یا بدی، تقبیح یا ستایش، کفر یا اسلام، سیاه یا سفید و غیره. شاید هم به حواله اوستا (Avista) میراث فکری اوشبه، زردشت منسوب به سپتامه (Spitama) باشد که جهان را به مفکوره دو گانه اهورا مزدا (خدای نیکی) و یا اهریمن (خدای بدی) تقسیم نموده بود. افکار عقیدوی زردشت از سال های در حدود ۶۰۰ قبل از میلاد تا ظهور اسلام در

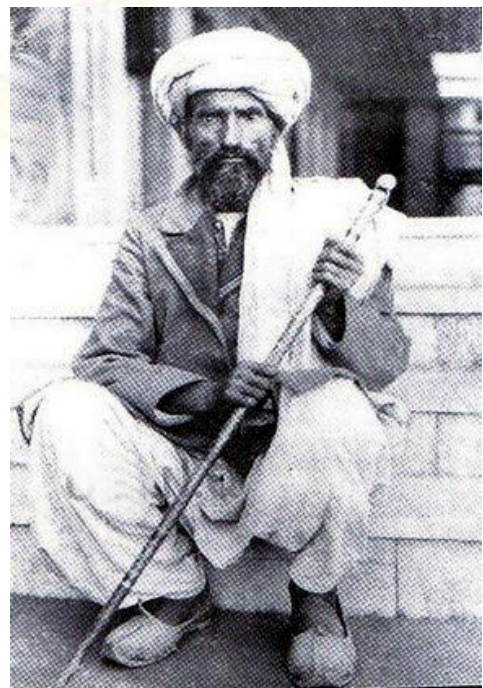
افغانستان و پارس مروج بود. سپتامه (Spitama) یکی از شاخه های پشتون بود که قهرمان مشهور آن بنام سپتامتنز، چیزی کمتر از دو سال در آریانه و سغدانیه با سکندر مقدونی جنگیده است.

در افغانستان، عدم موجودیت ارفیف اوراق رسمی در مورد موضوعات تاریخی نیز نوشتن آثار متوازن و آفاقی را به مشکل مواجه ساخته است. در حال حاضر اما، در اثر جذمی بودن کلتور یکجانبه، اعمال، نوشته ها و تلقین های محیر العقولی بنام دین صورت میگیرد. خوشبختانه درین اواخر با ظهور آزاد اندیشان جدیداً تعلیم یافته، روحیه انتقادی بیدار گردیده و امید میرود در آینده طرز تفکر چندین جانبه جای کلتور منحنط یک جانبه را گرفته و راه را برای ایجاد نوشته های متوازن و انتقادی هموار سازد، که باز این حالت در راه شناخت فرد، دسته و اجتماع کمک فراوان خواهد نمود. حال به صورت خاص در مواردی مذاقه مینمائیم که چرا شاه امان الله پادشاهی خود را در حالی از دست داد که در سال ۱۹۱۹ زامدار یک افغانستانی گردیده بود که دارای حکومت مرکزی مستحکم بوده و در خزانه اش حدود ۱۵۰ میلیون روپیه موجود بود.

شاه امان الله با کسب استقلال کامل، در بین ملت به قله پذیرش صعود نمود. ولی ده سال بعد خود را مجبور دید تا با خانواده اش، افغانستان را برای همیشه ترک گوید. وطنی را که او همیشه میگفت "از خدمت به وطن، بالاتر عشقی ندارم." اولین ناکامی بزرگ پادشاه امان الله در آسیای وسطی بود که وی به تجویز محمود طرزی و انور پاشا عساکری را به لباس ملکی به آنجا فرستاده و پول هنگفت بمصرف رساند تا رهبر یک کنفدراسیون اسلامی گردد. با ختم جنگ اول جهانی و از هم پاشی امپراطوری تزاری یک خلی سیاسی و حالت هرج و مرج در آسیای وسطی مستولی گشت. در حله اول، افغان ها در آنجا خوب پیشروی نمودند و در بسیاری مناطق خصوصاً "مرو" نفوذ خود را گسترش دادند. اما با تأسیس حکومت جدید بلشویک در مسکو و فعال شدن دوباره خط ریل مسکو - تاشکند، حکومت جدید حکمروائی اش را آغاز و به اجندای پادشاه در آنجا خاتمه داده و برایش هشدار داده شد که از ساحه بر آید. امان الله همینطور کرد ولی شوری با وجود آنهم وعده تسلیمی پنجاهه را بجا نکردند. دوستی طرفین دوام کرد، ولی تمام مساعی و مصارف حکومت در آسیای وسطی هدر رفت.

ناکامی بزرگتر پادشاه بغاوت خوست در سال ۱۹۲۴ بود. غبار علتش را درین میبیند که: "... دهقانها و مردم خوست که از سوی اداره و فشار مامورین دولت ناراض بوده و از تبلیغ عمده (قانون ناسخ مذهب است)، فریب خورد، و زیر پرچم خان و ملا قرار گرفته بودند، به استقامت لوگر حرکت کردند" (غبار، ۷۹۸). فیض محمد (۱۴) هم به رویه بد حکام و رشوه ستانی انگشت نهاده، ولی او علت مشخص آنرا در امر امرالدین حاکم میبیند که در دعوی یک زن منگل فیصله را به نفع کسی صادر مینماید که زن موصوف با او موافقه داشت.

قاضی ملا عبدالله جانب دیگر دعوا را که این زن در طفولیت بنام شخص دیگری نامزد شده بود، میگیرد. در سلسله اصلاحات حکومت در این جا قانون جدید در مورد زنها با عنعنات مروج در تضاد واقع گردیده بود و ملا عبدالله این عنعنه را مطابق شریعت قابل اجرا میدانست. او "... بر حاکم اعتراض اعراض از شرع مطهر کرده، حاکم



قاضی ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ

به تردید و تنقید فقیه او و قعی ننهاده، گفتارش را به گوش قبول جای نه داد." وی ادامه میدهد: "ملا عبدالله که مترصد افروختن فساد بود، فرصت یافته اقدام در ایقاد نایره کینه و عناد نموده و مدعی ملزم را تحریک و ترغیب به ننگ افغانی بودن در نزد ملکان و قبایل کرده، خود نیز دامن زن آتش فتنه گشت و نائره قتال را حسب الزام خویش در اشتعال آورده و تمامت قبایل سمت جنوبی از تبلیغات و تحریکات ملا عبدالله لنگ که ابراز تائید دین مبین و تنویر شرع متین می نمود، و مردم را وعده بهشت میداد، رشته محاربت را با دولت تا یک سال و دو ماه امتداد دادند."

بعضی ها در بغاوت خوست دست عبدالکریم پسر کنیز امیر اسبق محمد یعقوب را میبینند و میگویند که نامبرده از هندوستان وارد منگل گردید و به منظور امیر شدن دست به این تحریک زد. ولی آنها فکر نمیکنند که بغاوت در یکی از روزهای ماه مارچ ۱۹۲۴ که هوا تازه به گرمی گرائیده بود به راه افتید ولی عبدالکریم در یکی از روزهای گرم ماه اگست یعنی حدود ۵ یا شش ماه بعد که بغاوت حرارت خود را کمی از دست داده بود، وارد منگل گردید که بالای یاغیان اثر منفی گذاشته و مجبور شد به هند عودت نماید. حکومت هند او را به برما تبعید و تحت نظارت گرفت که در آنجا دست به خودکشی زد و یا به روایتی، کدام افغان دیگری را به قتل رساند. عجیب است که کسی از پسرغازی نامدار محمد ایوب یادی نمیکند که خودرا در زمان این بغاوت به وزیرستان رسانید. ولی چیزی از دستش برنیامد. تراژیدی خوست برای افغانستان گران تمام گردید. به روایت فیض محمد از هر دو طرف حدود ۱۴ هزار نفر تلف گردید. از جمله یک کندک هشتصد نفری که تماماً از جوان های رضا کار افغان تشکیل گردیده بود کاملاً از بین رفت. و ۳۰ میلیون روپیه خسارت به حکومت وارد گردید. تمامی اصلاحاتی که تا این وقت صورت گرفته بود لغو گردید. این تراژیدی بزرگ میتوانست درس عبرت خوبی برای شاه امان الله گردد. ولی او از آن نیاموخته، چار سال بعد در ۱۹۲۸ اصلاحاتی را به مراتب تحریک کننده تر از اصلاحات دوره اول شروع نمود که تقریباً تمام آن تحمیل شیوه زندگی و رسم و رواج اروپائی به زور حکومت بالای افغان ها بود که فرجامش باز هم کشته شدن افغان ها، سقوط نظام پادشاهی و خروج شاه و خاندانش برای دایم از کشور بود. این واقعه در تاریخ افغانستان معصر یک تراژیدی دردناک و بیسابقه است. در تمام این حوادث ، نقش پادشاه محوری بود که به زودی در موردش مطالبی خواهم گفت.



شاه امان الله به معیت ملکه ثریا حین ورود به پوهنتون آکسفورد انگلستان
برای اخذ دکترای افتخاری

آیا در حوادث فوق برتانیه دست داشت؟ در آن زمان به صورت عموم و در حال حاضر تا به حدی ، ذهنیت عامه بر ضد برتانوی ها و یا به زبان عامه انگریز ها بود. حتی اکنون هم اگر در این منطقه کدام حلدته ئی خلاف توقع صورت بپذیرد ، گفته میشود که کار " کار انگریز است". به همین منوال در زمان تهاجم شوروی گفته میشد که مطلب شان از پامال کردن افغانستان، رسیدن به آب های گرم است. در حقیقت این مفکوره چیزی کم سه قرن پیشتر توسط سر کرده روسیه تزاری،

"پتر کبیر" پیشنهاد گردیده بود. ولی از آن زمان تا کنون چنان انکشافات عمیقی در منطقه رخ داده است که این مفکوره را بی معنی ساخته است.

در زمان ظهور طالب های افغان، حتی گلبدین گفته بود که آنها به تحریک انگلیس ها برخاسته اند. "افغان ها، مثلیکه به صورت عموم به تغییر و تحول قانع نیستند." به هر حال، پادشاه امان الله از ذهنیت ضد انگلیسی مردم خود با خبر بود و وقتاً فوقتاً به طرفداری ازین ذهنیت بر برتانیه انتقاداتی مینمود. ولی او بعد از حصول استقلال نتنها به ضد آنها عملی را انجام نداده است، بلکه به مفادشان هم کار های انجام داده است که در فوق بیان گردید.

فیض محمد، با وجود آنکه یک تاریخ دان ضد برتانوی ها بود، با زبان یک اندازه درشت، دخالت انگلیس ها را در حوادث دور امانی به این ترتیب رد مینماید: "... هر حادثه و داعیه سیاسی را که در داخل افغانستان و سرحدات شرقی و شمالی آن از جهالت و وحشت ملت و سو کردار و رفتار و فشار و انزجار دولت و حکومت به روی روز افتاده و می افتد، از اثرات اعمال قبیحه خود ندانسته، حمل بر تحریص دولت انگلیس می نمایند." (فیض محمد، ص ۳۱). خود امان الله نیز ملامتی نکامی خود را سر و پنداران خود می اندازد نه کس دیگری. وقتی در راه هزیمت به اروپا در بمبئی توقف داشت و زعیم بزرگ پشتون پاچا خان، خود را به او رسانیده و برایش گفت که "برای جلو گیری از جنگ در افغانستان، تو پیشی کن و آنوقت پشتون های سرحد [پشتونخوا] کمرت را محکم بسته خواهند نمود." ولی او، صاف و پوست کنده برایش گفت که: "بس کار من ختم شد، من ده سال خدمت این قوم را نمودم. من درین ده سال غذای به وقت نخورده ام. از صبح تا شام کار نموده ام. از زن و فرزندم خیر نداشتم، در طول شب در موردشان می اندیشیدم که آنها چگونه ترقی کنند. ولی صلۀ قوم برابم، قادیانی و کافر خواندم بود."

پروفسور داکتر وقار علی شاه کاکا خیل که به اساس نوشته های مجله پشتون در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ در مورد پادشاه امان الله نوشته های تهیه کرده است، به این نتیجه میرسد که: "من تا به قیامت به قبولی این سخن آماده نخواهم بود که



لارنس عربستان یا مکرم شاه

انقلاب افغانستان نتیجه مکارگی سیاست بیرونی است." "انقلاب" درینجا معنی تعویض حکومت را دارد که در اوایل به همین مفهوم یاد میگردد. مردم عامه حالا هم "انقلاب بچه سقو" میگویند. عزیز هندی نیز در مورد دخالت انگریز ها نوشته ئی طویلی دارد و در آخر مینویسد که: "ما به هیچ صورت به انگلیس ها این تهمت را زده نمیتوانیم که در قیام سال ۱۹۲۹ در افغانستان به نوعی دست داشته اند." (عزیز هندی، ۵۶۳). در مورد دخالت انگلیس ها، از انگلیس مشهور لارنس هم اسم برده میشود. که نامبرده، چنانکه در جنگ جهانی اول عرب ها را به ضد امپراطوری عثمانی موفقانه تحریک نموده بود، درینجا هم پشتون ها را به ضد شاه امان الله تحریک نموده است. ولی مدعیان این بیان متوجه نیستند که وی بعد از ماه می ۱۹۲۸ به نام جعلی مکرم شاه در کراچی و میران شاه در قوه قضائی برتانیه خدمت میکرد و حکومتش او را در جنوری سال ۱۹۲۹ به عجله به انگلستان فرستاد. (ادمک،

۱۴۲، سنیوارت، ۴۹۱ روزنامه "امان افغان" از وظیفه او خبر داشت و راپور ها را در موردش پُر از مبالغه میدانست.

در مورد قیام های اخیر در مقابل شاه امان الله ، نظر خود وی قاطع است که نویسنده ستیوارت آنرا چنین بیان میدارد: "امان الله برتانیه را در مورد اغتشاش بر علیه اش تبرئه نمود. پادشاه این نظر خود را با (لری روه Larry Rue) ژورنالیست شیکاگو تریبیون که در فبروری سال ۱۹۲۹ ذریعۀ طیارۀ خاص به کندهار رفته بود در میان گذاشت. پادشاه از طریق ترجمان که عبدالوهاب طرزی پسر محمود طرزی بود، این را هم برایش گفته بود که: "ملا ها مخالفتش را نموده اند، بدون آنکه پولی برایشان پرداخت شده باشد." او نیز اضافه نموده بود که: "او میداند که بچۀ سقو با "همفریز" در پیش دروازه سفارت گپ زده است، ولی به نظر وی این گفت و گو در مورد حفاظت سفارت بوده است." ولی به نظر او همان کوشش های او که به هدف متحد گردانیدن افغانستان، ترکیه، ایران و روسیه بود، انگلیس ها را مضطرب نمود تا او را خلع نمایند. ولی آنها رغبت به اظهار آن نداشتند، زیرا امکان این نوع اتحاد خیلی ها کم و یا بسیار بعید بود. و هیچ گاه موضوعی نشده بود. .

این اصلاحات خود پادشاه و عمل عمال حکومتی و عکس العمل مردم در قبال آن بود که در مسافر شدن پادشاه دخیل بود نه عوامل خارجی، طوری که در فوق ذکر گردید. در اصل این مردم هستند که حوادث را می آفرینند و تاریخ را میسازند. خاصتاً وقتی آنها بشورند و جامعه دینامیک گردد، عین چیزی که در وقت شاه امان الله واقع گردید. در تاریخ معاصر افغانستان این بار اول بود که حکومت دست به اصلاحات وسیع زد. بعضی از این اصلاحات مردم را مجبور میگردانید که طرز زندگی و رسوم اروپائی را اختیار نموده و رسم و رواج عنعنوی خود را ترک نمایند.

در عصر امیر عبدالرحمن، حکومت برای بار اول به اطراف و دهات داخل گردید، ولی ارزش های کلتوری مردم به حال خودش گذاشته شد. اما باز هم در مقابل آن قیام های صورت گرفت که حکومت آنها را با فوج قوی اش سرکوب نمود. در زمان پادشاه امان الله، هم حکومت داخل خانه های مردم شد و هم زن و مرد را مجبور میساخت تا طرز زندگی خود را اروپائی بسازند و فوج کافی هم در اختیار نداشت. این کاری بود خلاف عقل سلیم. هر قدری به سیاست ها و اعمال شاه امان الله بیشتر تعمق گردد به همان اندازه به تعجب افزوده میگردد. شاه امان الله طی سفر شش ماه اش به خارج آنقدر زیر تأثیر کلتور اروپائی رفته بود که دیگر نمیخواست بالای افغان های پوده خود زمامداری نماید. اگر این چنین نبود، آنها را مجبور نمی ساخت که ارزش های کلتوری چندین قرنۀ خود را ترک نموده و در عوض آن ظواهر کلتور اروپائی را قبول نمایند. آنهم به زور حکومتی و به صورت فوری، که نه انرا میخواستند و نه به آن ضرورتی داشتند. این موضوعات به اندازه ئی تحریک کننده بود که کسی نمیتواند حتی امروز آنرا بالای افغان ها تحمیل کند.

درین جای شک نیست که پادشاه امان الله یک وطن پرست محکم و خواهان ترقی و عصری ساختن بود. او با حصول استقلال، توسعه معارف مدرن و فراهم نمودن حقوق مساوی برای مردم، و مدنی ساختن جوامع، ملی گرائی خود را هم به اثبات رسانید. هم دختر و پسر را برای تحصیلات عالی، به مصارف حکومت به خارج خصوصاً ترکیه فرستاد و هم مکاتب ثانوی و مسلکی را در داخل وطن، در شهر کابل و شهر های ولایات ایجاد نمود. خودش نیز به معارف توجه خاصی مبذول داشت. آنقدری که او به معارف عصری توجه نشان داد زمام دار دیگری نشان نداده بود. با انتخاب سیستم لیسۀ فیر (Laissez faire) یا مارکیت آزاد برای سرمایه گزاران ممکن ساخت برای کالا های مصرفی فابریکه ها ایجاد نمایند. آنها همینطور کردند و این سلسله دوام داشت و در نتیجه مالیات حکومت یک اندازه بلند رفت. در اثر حوالۀ مالیات نقدی عوض جنسی بالای زمین های حاصل خیز، زمینداران سعی بیشتر نمودند تا زمین های بایر را آباد نموده و قابل کشت بسازند. آزادی فردی نیز با تمام این انکشافات همراه گردید. ولی سیاست های کلتوری شاه بود که تمام این انکشافات را به صفر ضرب نمود.

شاد روان سید شمس الدین، که در آنزمان جوان بود درین مورد میگوید: "با تمام این فضائل و مزایای دوره امانی، امان الله خان مرتکب سهوهای بزرگی هم شد، که منجر به آشوب افغانستان و سرنگونی خود او شد. او در عصری ساختن مملکت از عجله و ناسنجیدگی کار میگرفت. او فریفته ظواهر غرب بود و بیشتر عوض تحمل به عقائد به نو آوری ها دست زد، که مقبولیت و شهرت نیک خود را از دست داد. او خود را پادشاه انقلابی میگفت و حق هم داشت که او را انقلابی بگویند، اما قوتی را که چنین یک انقلاب اجتماعی بکار دارد، باخود نداشت. ماشین عسکری و جنگی او ضعیف و غیر فعال بود. پشتیبانی یک گروه قوی مردمی را که با او هموایی داشته باشد، هم نداشت و در همکاری خود مردمان شایسته و لایقی را هم کمتر داشت، که درین راه موید و مددگار او باشند." (مجروح، ص ۴۰)

از حوادث ذکر شده و انفعالات دیگر بر می آید که در ناکامی پادشاه، نظریات خودش و یا در یک کلمه شخصیت خودش رول محوری را بازی نموده است. او چند بار گفته بود که "او یک پادشاه انقلابی است و میخواهد در هر یک از عرصه های زندگانی هموطنانش انقلاب بیاورد." او به یک کمونست مبارز و نامدار هندی بنام م. ن. روی (M. N. Roy) گفته بود که "وی انقلابی و کمونست است." (۲۱) ولی منظور شاه از "انقلاب" همان اصلاحاتی بود که او آغاز نموده بود. به نظر ستیوارت مطلب او از "کمونیسم" کدام ساختار دیالکتیکی و یا اجتماعی نه، بلکه به صورت مجموعی احساسی بود که طبق آن، باید هر عضو جامعه خوشبخت و برابر باشد. (ستیوارت، ص ۵۱۲) بدین ترتیب پادشاه میخواست برای بهبود زندگی مردمش این اصلاحات را پیاده نماید. آیا او این مفکوره ها را از محیطش گرفته بود و یا از انقلاب های الهام گرفته بود که قبلاً در ایران سال ۱۹۰۵، در ترکیه سال (۱۹۰۸) و در روسیه بار اول در ۱۹۰۵ و بعد در ۱۹۱۷ حادث گردیده بودند.

بولشویک ها، بعد از ظهور شان در مورد انقلاب و کمونیسم دست به چنان پروپاگندی وسیعی زدند که حتی بالای تحول پسند های نامدار اروپای غربی نیز اثر نمود. در افغانستان، جنبش تحول در بین غلام بچه های دربار، فارغان مکتب حبیبیه و غیره و یا به صورت کوتاه در بین مشروطه خواهان با قوت وجود داشت. خواسته های اساسی اینها نظام قانونی، حصول استقلال کامل و ترویج مدنیت غربی بود. آنها به صورت عموم اعتدال پسند بودند ولی در بین شان افراطیون نیز وجود داشتند که امیر حبیب الله شاید به تحریک همینها در کله گوش لغمان به قتل رسیده باشد. اگر کسی بیوگرافی شاه امان الله را مینوشت، این نوع و امثال این نوع موضوعات بیان شده میتواندست. ولی این نوع بیوگرافی هنوز دیده نشده است.

پس من به این ارتباط، یک اندازه درینجا مینویسم.

امان الله در عتف جوانی از نوشته های سراج الاخبار که ژورنالیست وطنپرست و نامدار، محمود طرزی آنرا اداره مینمود، متأثر گردیده است. او با دخترش ثریا در همینجا آشنا، بعداً زن و شوهر و بالاخره پادشاه و ملکه شدند. ملکه ثریا همفکر سر سخت شوهرش در مورد اصلاحات و خصوصاً موضوع زن بود. پادشاه زبان ترکی بلد بود ولی به زبان پشتو روان گپ زده نمیتوانست، اکثر عمر خود را در شهر کابل گذرانده و با زندگی اطرافی آشنائی کامل نداشت. در زمان پادشاهی خود متخصصان ترکی زیادی را استخدام کرد. و بسیاری از قوانین را به کمک همین متخصصان بوجود آورد. وی طرفدار اصلاحات ترکی بود. حادثه مهم زمان آته ترک در ترکیه انفکاک دین از دولت و استقرار نظام سیکولر بود. که در تمام ممالک اسلامی ضدیت های بزرگی را برانگیخت. ترک ها خیلی قبل در زمان خلفای عباسی، بعداً سلجوقی ها و زمان ترکیه عثمانی، مصدر خدمات شایانی برای مسلمان ها و اسلام گردیده بودند. پادشاه وقتی در افغانستان به اصلاحات دست زد، بیشتر از اصلاحات ترکی الهام میگرفت، ولی این را مد نظر نگرفته بود که اصلاحات ترکی به

نام تنظیمات، از اوایل قرن نوزدهم آغاز گردیده بود. در این مورد اثری به زبان انگلیسی از پروفسر برنارد لوئیس (Bernard Lewis) بنام "ظهور ترکیه معاصر *The Emergence of Modern Turkey*" وجود دارد که من در پوهنتون لندن ازین اثر به حیث کتاب درسی استفاده زیادی نموده و لکچرهای زیاد مؤلف آنرا شنیده‌ام. او در آنوقت امر شعبه تاریخ آنجا بود.

به هر صورت، اصلاحات و یا تنظیمات ترکی تا پایان قرن نوزدهم به وقفه‌ها صورت میگرفت و بعضی اوقات در اثر مخالفت‌ها جا برجا متوقف میگردید. تعلیم یافتگان با همین اصلاحات هم در ساحات ملکی و هم نظامی انقدر ظهور نموده بودند که در سال ۱۹۰۸ انقلاب کردند ولی نظام جدید آنها در اثر جنگ بین المللی اول که ترکیه جزء آن بود تجزیه گردید و بعد از یک وقفه کوتاه ترکیه فعلی به رهبری مصطفی کمال به شکل یک نظام متحد و شناسست سر بلند کرده مصطفی کمال، آتیه ترک [پدر ترک] خوانده شد. اما در افغانستان، قبل از شاه امان الله، اصلاحات عصری صورت نگرفته بود. به روایت رساله کوچک خودم بنام پادشاه امان الله "در آن وقت جامعه افغان به شدت سنتی و تقریباً هم بیسواد بود. قلیلی از کم سوادان خواهان تحول بودند. در بین آنها مشروطه خواهان و طرفداران حکومت قانونی که غبار آنها را روشنفکران یاد مینماید به تعداد انگشتان بودند. ... در مقابل آنها مخالفین تحول و محافظه کاران بودند که هم تعدادشان بسیار زیاد بود و هم با مردم یکجا طبق رسم و رواج‌های عنعنوی زندگانی مینمودند. بعضی عنعنات چنان پنداشته میشد که گویا قسمتی از دین بودند. شرع اسلامی در تبارز همچون یک ذهنیت مؤثر بود و اسلام به شدت هم دین بود و هم دولت. این بود ذهنیت تمام مردم و این بود عقیده راسخ ملاها، پیرها و سیدها. شادروان مجروح هنوز اضافه میکند که: "عامه مردم افغانستان و محافظه کاران، که اکثریت و قوت با آنها بود، به اعاده سنن قدیم (ستاتس کوو Status Quo) تمایل داشتند و برای از بین بردن رژیم توطئه میکردند." (مجروح، ص ۴۴)

پادشاه امان الله، درین حال هم، بعد از قیام ویرانگر خوست در سال ۱۹۲۸ در حالیکه قوه نظامی کافی هم در اختیار نداشت، دوباره به اصلاحات تحریک کننده شروع نمود. به روایت از پسر خودش، احسان الله، مشوره دوست خود آتیه ترک را هم فراموش کرد که برایش گفته بود. "اگر شما میخواهید یک قصر مقبول بسازید، تهداب خوب یعنی یک اردوی قوی را فراموش نکنید. اول اردو را بسازید، بعد میتوانید بدون ترس در راه پیشرفت وطن خود قدم بگذارید." (۲۲)

پادشاه امان الله از حوادثی حتی به بزرگی قیام خوست که هم به مردم و هم حکومت خسارات زیاد وارد کرد، عبرت نگرفت. پادشاه اوتوکرات بود و ولو زندگانی مردم هم عمیقاً از آن متأثر میگردید، امور را به دغم خود اجرا مینمود. او باری از دیگران خواهان نظرشان گردید تا نظرشانرا بدهند. در جریان لویه جرگه سال ۱۹۲۸ ضمن یک مجلس خاص، به چند مأمور عالیرتبه و وکیل گفت میخواهد که این چیزها را عملی نماید: "از بین بردن ستر، به صورت عموم آزادی زنان، الغای تعدد ازواج، انفکاک دین از دولت، ایجاد قوانینی که ضرورت ندارد به اساس شرعیت بنا باشد، نقل مجاز اسلحه در افغانستان، ازدیاد مالیات بر اراضی، تأسیس بانک ملی و نشر بانکوتها."

به گفته ستیوارت "هیچ کسی، حتی یکنفر هم آنرا تائید نه کرد. ضدیت یک هیبت بود، همان نیت سالمی که با قدر دانی خاص بوجود آمده بود، دفعتاً به مخالفت تبدیل گردید. امان الله خفه بود ولی با آنها در موقف خود ایستادگی نمود. [محمد] ولی، غلام صدیق و چند تائی دیگر از و مصرانه خواهش نمودند که پیشنهادات خود را تعدیل نماید. ولی وی به این فکر شد که این لویه جرگه از اشخاصی چنان بی تعلیم و پوده تشکیل گردیده که در مورد این چنین موضوعات اظهار نظر کرده نمیتوانند. (ستیوارت، ص ۳۸۶)

زامداران اجتماعات سیاسی به مشوره و بطور خاص ضرورت به درک نظریات ملت و یا نماینده های آن دارند. گرچه مثل امروز مؤسسات منظم دولتی وجود نداشت، باز هم حکمروایان نظر خاص های خود را جویا میشدند. هیرودوت دو هزار و پنجمصد سال قبل در این مورد نظر مشاور یک حکمروا را چنین ثبت نموده است: مشاور "ارته بانوس" که یکی از خویشاوندان امپراتور هخامنشی، خشیار شاه بود، برایش گفت: صاحباً! "وقتی نظریات مخالف ابراز نگردیده باشند، ممکن نیست که بهترین، برگزیده شود و یک کسی مجبور است همانی را قبول نماید که پیشنهادش شده باشد. ولی اگر مخالفش شنیده شده باشد، طلائی را مآند که تو با چیز دیگری به محک بمالی و تفاوتش را ببینی." (۲۳)

در افغانستان، امیر عبدالرحمن، با وجودیکه برخلاف اسلاف خود زورمند بود ولی باز هم کاری را به تنهایی و یا خودسرانه انجام نمیداد. او اول موضوع را بین خواص خود مطرح مینمود، آنها بالایش بحث مینمودند و امیر با در نظر داشت این بحث، همان نظری را انتخاب مینمود که به نظرش صائب تر مینمود. امیر در زندگانی گرم و سرد روزگار را زیاد چشیده، در بسیاری از مناطق گشته، دارای تجارب فراوان بوده، رسم و رواج مردم را خوب میدانست و آنرا مراعات مینمود. پادشاهان مقدم بر او امور مهم را با سران قومی، با رسوخان و مشاوران ملکی و نظامی خود از راه جرگه اجرا نموده به این ترتیب ملت از سیاست ها، طرز العمل ها و نظریات حکمروایان باخبر میشدند و جرگه ها که صیغه قومی میداشتند به روی زندگی مردم اثر میگذاشت.



اعضای لویه جرگه سال ۱۹۲۸ ملیس به دریشی اروپائی که از طرف حکومت مجائاً برایشان داده شده بود

در زمان شاه امان الله، لویه جرگه ها برای بار اول رواج یافت. پادشاه دستور داد که هر پنج سال یکبار لویه جرگه دایر گردد و نمایندگان مردم از راه مشوره دادن در حکومتداری حصه بگیرند. ولی گروه کوچکی در لویه جرگه سال ۱۹۲۸ نشان داد که در مورد پروگرام های اصلاحی، اختلاف بین پادشاه و نمایندگان ملت آنقدر عمیق بود که غیر قابل آشتی پذیری تصور میشد. در این حال توقع میرفت که پادشاه از پروگرام های

افراطی خود بگذرد و یا حد اقل آنرا به ده تا پانزده سال آینده موکول نماید. تا دخترها و پسرهای جوان تحصیلات خود را تکمیل نموده و نتیجتاً گروه اصلاحات و تحول طلب نیرومند گردد. مگر پادشاه چنین نکرد و به تنهایی شروع به پیاده نمودن اصلاحات خود نمود. او که جوان و از صحت خوب برخوردار بود میتوانست منتظر بماند و آنوقت با بازوی همین جوانان تعلیم یافته به ترمیمات خود شروع نماید، بدون آنکه مخالفان موانع مؤثری سر راهش باشند. او در سال ۱۸۹۲ در پغمان به دنیا آمده بود. جوانی بود دینامیک که میخواست اصلاحاتش را در سال ۱۹۲۸ یعنی بسیار پیشتر از زمانش شروع نموده، راه یک ماهه را در یک روز طی و پروگرام های افراطی خود را در چنان یک جامعه آغاز نماید که مردم را چی مانده که مقامات حکومتی و حتی نزدیکانش به آن موافق نبودند. و مشوره های آنها را هم قبول نداشت.

همانطوری که در اوایل قیام شنوار گفته شده است، پادشاه بالای فوج خود و به صورت خاص بالای قوای هوایی اطمینان داشت و به این فکر بود که کسی در مقابلش توانائی مخالفت را نداشت. در حایله بمباری ها و تلفات بدون تفریق آن مردم شنواری و شمالی را در عزم شان راسخ تر ساخت. همین بمباری های کور، مردمی را که تا آنوقت به ضد حکومت نبودند شورانده و در نتیجه گروه حبیب الله را تقویت بخشیدند.

پادشاه وقتی متوجه لغزش های خود گردید که دشمن زندگی اش، حبیب الله کلکانی با همراهانش در روز روشن برای دستگیری وی خود را به ارگ رسانیدند. حبیب الله به هدفش نرسید و بعد از دادن تلفات عقب نشست. اما این حادثه خارج از توقع چنان بروی شاه ناگوار تمام شد که تمام خانواده خود را برای مأمون بودن ذریعه طیاره به کندهار فرستاد. و ترتیبات دفاعی کابل را چنان مستحکم ساخت که به گفته عزیز هندی: "تمام قدرت حوزه شمالی نمیتوانست این قلعه را شکستنده و داخل آن گردد. ولی امان الله به علت تندبند و وارخطائی خود آنرا به یک بند ریگی تبدیل نمود. (عزیز هندی، ص ۴۱۶)

پادشاه وقتی "این قلعه را به یک بند ریگی آنآ تبدیل نمود" که یک قسمت کوچک فوج بزرگ او در نیمه شب سیزدهم جنوری در اثر یورش هیبتناک و دراماتیک جانب مقابل در قلعه مراد بیک فرار کرد. پادشاه در همین شب با وجود آنکه حالت دفاعی شهر پا بر جا بود همه چیز را باختگی تصور کرده و از زمامداری دست کشید. واهمه و ترس بر پادشاه چیره گشت. نتنها بر دیگران بلکه به نزدیکان خود هم مشکوک گردید. و زندگی خود را در خطر دید. تاریخپوه فیض محمد در موردش چنین میگوید: "... از بی وفایی قشون نظامی و قومی و اهالی شهر کابل و چاردهی... امیر امان الله را از حصول ظفر مایوس ساخته و در خوف و رعب گرفتن و به پسر سقا سپردن انداختند." (فیض محمد، ۲۱، ۱۵۸)

بعداً نیز، وقتی شاه امان الله به نیت گرفتن کابل از کندهار به غزنی رسیده بود متردد گردید. درینجا او حتی به عبدالاحد (مایار) وزیر داخله خود نیز مشکوک گردید زیرا به دغم او، وزیر داخله میخواست وی بدست فوج حبیب الله کلکانی بافتد. (ستيوارت، ص ۵۶۵) او برایش مشوره داده بود که از راه وردگ به کابل پیشی نماید و مردم وردگ کمرش را محکم خواهند بست.

حال بحث روی این میشود که یک دهاتی ناخوان و نادار چرا توانست چنان نظامی را سرنگون نماید که مؤسسش امیر عبدالرحمن، بیش از چهل قیام خورد و بزرگ را سرکوب کرده بود و نواسه اش آنرا از این حبیب الله دفع کرده نتوانست. حبیب الله به صورت عام تاجک پنداشته میشود ولی دیگران به آن شک دارند. شادروان میر محمد صدیق فرهنگ او را به نسب مخلوط دانسته و میگوید که: "... علاوه بر عنصر اصلی تاجک، احتمالاً خون هزاره یا ازبک هم در رگ های او جریان داشت." (فرهنگ، ۴۰۱) شادروان مجروح که حبیب الله را در زمان امارتش در کابل دیده بود نیز نظر مشابه دارد. "او مرد چارشانه، گندمی رنگ، متوسط قامت بود. چشم و بینی او چهره مردان تورانی، مغولی را به خاطر می آورد. معلوم بود که او از اختلاط دو نژاد آریایی و تورانی به وجود آمده است." (مجروح، ۶۴)

به هر حال، حبیب الله به لحاظ نسب هرکسی که بوده باشد، ولی سرنگونی نظام پادشاهی توسط یک دهاتی ناخوان و فقیر در افغانستان معاصر یک حادثه خارق العاده است. بلی امیر عبدالرحمن و شاه امان الله در ایام و شرایط مختلف زمامداری کرده اند که برای دانستن درست زمامداری شان شرایط دوره هایشان باید در نظر گرفته شود ولی شرایط و حالات به هر شکل و هر نوعی که باشد این مردم هستند که حادثات می آفرینند و تاریخ میسازند و رول محوری را حکمروای اعلی و مشر در آن بازی مینمایند. و گروه های با نفوذ - اجتماعی، مذهبی، اقتصادی هم در آن رول مؤثر بازی میکنند.

رول شاه امان الله در نظام دولتی افغان محوری بود، با آن هم در زمان او برای اولین بار در افغانستان نظامنامه‌ئی بنام تشکیلات اساسی افغانستان' در سلسله نظامنامه های دیگر پدیدار گشت، (این نظامنامه از طرف شرکت رفیق در سال ۱۳۰۶ (۱۹۲۷) به پشتو در کابل نشر شده بود که یک نسخه آن نزد موجود است) درین نظام نامه یا قانون اساسی تشکیلات و وظایف حکومت مرکزی و ادارات ولایتی بیان گردیده است. در مرکز هفت وزارت، یک شورای دولتی و یک اداره مستقل طب تجویز گردیده بود. امر ولایت کابل بنام والی، امران ولایات بنام نایب الحکومه و امران بعضی مناطق بنام حاکم اعلی یاد شده اند. مناطق دور دست کوچکتر بنام علاقه داری یاد شده و در ولایات شورا های مشورتی نیز تجویز گردیده اند. ولی درین قانون اساسی اختیارات شاه محدود نگردیده است، لذا پادشاه با موجودیت قانون اساسی، اوتوکراسی و زورمندی مینمود. برای اینکه پادشاه قوه امنیتی داشته و امنیت مملکت و زندگی مردم مصئون باشد و به مشوره نمایندگان آنها حکمروائی نماید، ملت به اساس قانون، شریعت و عنعنات زمامداری او را قبول و برایش مالیه میدادند. ولی پادشاه به فکر خود قانون میکشید و آنرا پیاده مینمود. به این ترتیب شخصیت، جهان بینی و اراده اش در حکومت داری اساسی بود. او جوان، صحتمند، دینامیک و خدمتگار وطن بود. و میگفت که: "**از خدمت به وطن، بالاتر عشقی ندارم.**" پس میخواست مثل شخصیت های بزرگ، مصدر کار های بزرگ گردد. ولی او بدون آنکه پروای موانع را در مقابل آن داشته باشد، کارها را به عجله انجام میداد و هم به خواهش خود در آنها تغییراتی وارد مینمود. ولو هم آنها بزرگ میبود ولی او به نیروی هوایی کوچک اش چنان اطمینان داشت که موانع را مهم نمی پنداشت. در پیاده نمودن اصلاحات با شورای دولتی و مأمورین عالی رتبه خود هم مشوره نمیکرد

به این ترتیب پادشاه امان الله اوتوکراسی را تا پایان حکمروائی اش ادامه داد. آخرین نشانه اوتوکراسی او همان بود که در شب ۱۳ جنوری سال ۱۹۲۹، همینکه از فرار دراماتیک قوه کوچک پیش قراول خود در قلعه مراد بیگ خبر شد، بدون آنکه با کسی مشوره کرده باشد و با وجودیکه این مسئله همه ملت را متأثر میساخت، از پادشاهی دست کشید. درین زمان، حکومت و فوج پا بر جا، و ترتیبات دفاعی شهر کابل هم مستحکم بود و ولی وی از اداره حوادثی که زاده سیاست ها و طرز العمل های خودش بود عاجز آمد. درین اثنا خوف زندگی بر او مستولی گشت و میخواست هر چه زودتر میتواند از کابل خارج گردد. پس در همان نیمه شب برادر مهتر خود را ترغیب نمود تا پادشاه گردد. در حالیکه نه او پادشاهی میخواست و نه توانش را داشت، پس حوادث این فیصله را سه روز بعد باطل ساخت و حبیب الله کلکان به نام امیر، بدون جنگ به تخت کابل نشست.

پادشاه امان الله بر علاوه که اوتوکرات بود، از حوادث هم نمی آموخت. قیام بزرگ خوست که کمی بیشتر از یک سال دوام کرد و باعث تلفات بیش از حد مالی و جانی گردید، درس عبرت خوبی برایش شده میتوانست. که دیگر به این نوع تشبثات دست نزند تا به اثر آن مردم بشورند و امنیت درهم و برهم گردد. ولی چار سال بعد او به اصلاحاتی دست زد که غیر ضروری، قبل از وقت و تحریک کننده و خلاف عقل سلیم بود. نتیجه تمام اینها همین شد که متعاقب برکناری شاه، در جریان نه ماه، برای اولین بار گویندگان دو زبان بزرگ وطن با هم داخل جنگ گردند. اصلاحات شاه به صفر ضرب گردیده و اصلاح طلبان جوان کابل کوبیده شده و مفکوره قانون و حکومت قانونی برباد رفته، نزدیک به تمام خانه های کابل چور گردیده، خزانه دولتی از پول خالی شده و جهش عصری شدن به کلی از پا در بایستد. و افغانستان سالیان سال عقب بماند.

پایان قسمت پنجم، بخش نخست

ادامه دارد

لطفاً برای مطالعه قسمت اول، دوم، سوم، چهارم بخش نخست،

به لینک های زیر مراجعه فرمائید

۱. http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarb_ab_neweshtahay_zamani_sistani_۰۱.pdf
۲. http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarb_ab_neweshtahay_zamani_sistani_۰۲.pdf
۳. http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarb_ab_neweshtahay_zamani_sistani_۰۳.pdf
۴. http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andarb_ab_neweshtahay_zamani_sistani_۰۴.pdf

